

# نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای عثی دشتی

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس  
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۱۹

## نظریات دانشمندان بزرگ اسلام در خصوص اختیار .

شیخ فلاسفه مشاد - ابوعلی سینا - عقیده دارد که ، اختیار یابه سبب است و یا بداعی و اختیار بداعی - خواننده و خواستار انجام فعل - عین اضطرار است و اختیار حقتعالی در افعال خود به داعی و سبب نیست ، زیرا هر مختاری بجز ذات واجب الوجود ، در اختیار خود مضطر و در افاضیل خویش مجبور می باشد بدین برهان که اختیار در ممکنات حادث است و هر حادثی ناگزیر از وجود محدث - حادث کننده - می باشد ، پس اختیار انسان از سبب مقتضی و علت موجهه است که بواجب الوجود منتهی می شود ، و انسان در عین اختیار خود مضطر است ، و بقول مولانا بلخی در غزلیات خویش :

دور است ز جبر ، اختیارم      مجبور ، باختیار خویشم

و در موضع دیگر ، در معنی واجب الوجود با لذات می گوید : که خداوند تعالی نفس واجب بودن است و وجود او با لذات ، و هر صفتی از صفاتش بالفعل می باشد ، و قوه و استعداد که از خصوصیات ممکنات است در او نیست ، پس اگر او را با اختیار و قدرت وصف می کنیم ، منظورمان اینست که اختیار و قدرت او بالفعل می باشد ، عکس مخلوقاتش که قدرت و اختیار در آنان بالقوه بوده ، مختار بالقوه هرگز قادر نیست که فعلی را بوجود آورد . از جانب دیگر خداوند متعال در اختیار خود داعی نیست یعنی در انجام فعل خود نیازمند بداعی نمی باشد ، زیرا اختیار او ذاتی است نه عرضی پس مختار بالفعل می باشد ، و اختیار در

انسان چون بالقوه و عرضی و مستعار از اوست، اختیارش عین قوه و امکان و استعداد بوده، و این هر سه بنوبه خود از مصادیق امور سلبی و عدمی می باشند، و در نتیجه اختیار بمعنی حقیقی خود در انسان مساوق و هم آغوش عدم است.

صدرفلاسفه جهان - صدرالمتالهین - در کتاب اسفار میفرماید: چون قدرت در انسان قوه یعنی وجود خیلی ناقص، و در خداوند تعالی بالفعل - یعنی بکمال وجود - می باشد، پس امکان ندارد که از قدرت انسان فعلی صادر شود که بمرجح واجبی نیازمند نباشد، و چون قوه از خصایص عالم ماده است، توصیف خدای تعالی ب قدرت در حقیقت توصیف ب فعلیت بوده، بدلیل اینکه واجب الوجود با لذات، واجب الوجود از جمیع جهات و حیثیات می باشد، پس اراده او در آفریدن مخلوقاتش، اراده وجودی و ذاتی بوده و از قصد داعی میراست، ولی در انسان چون اراده از حیث نسبت میان وجود مورد اراده و عدم آن متساوی است خود بخود برای رجحان یکی از دو طرف وجودی و عدمی بر طرف دیگر صالح نیست، و چون یکی از این دو طرف بردگیری رجحان یافت، همین دلیل بردخالت علت موجب و اراده جازمه خدایی است، که موجب فعل می شود، پس بطور کلی ماسوی الله در اراده خود مضطر و مجبور هستند و نسبت اراده بمراد، مانند نسبت علم بعلوم و وجود به موجود است، و ترجیح ایجابی ذات واجب الوجود در افعال نه تنها منافی اختیار انسان در صدور افعال نیست، بلکه همین خود دلیل تاکید اختیار انسان در حد و دخالت و حیطه امکانی اوست، ولی اگر اراده ذاتی خداوند تعالی ایجاب نکند هیچ فعلی بوجود نمی آید، و پس از تعلق اراده اش، راهی برای تخلف ممکن صرف از مرید باقی نمی ماند و با نظریذات او واجب میشود که عالم بوجود آید، پس نسبت عالم بذات او مانند نسبت حرارت بآتش و نور بخورشید یا زوجیت باربعه می باشد.

پس ذات بارین تعالی فاعل حقیقی و موجب است، نه مختار، زیرا معنی موجب اینست که فعلی را ایجاب و ایجاد کند و اراده موجب او مبدء صدور فعل باشد.

استاد بشر و عقل حادی عشر - خواجه نصیرالدین طوسی - عقیده دارد که در مورد جبر و اختیار باید به سبب اشرف بودن اختیار از جبر، اختیار را بخداوند تعالی نسبت داد، اگرچه ذات پاک او از جبر و اختیار منزه و از نسبت منزه هم منزه می باشد، اما در مورد نسبت اختیار با او، چون اختیار مسبوق بعلم و قدرت و اراده و حیات می باشد، بنابراین اختیار بروجهی که رایج است از ذات الهی منتفی بوده، چون چنین اختیاری نداشته باشد بطریق اولی جبر هم باو منسوب نخواهد بود و آنست که خداوند متعال را فاعل بالذات خوانند نه مختار و هرچه مفهوم و معقول و متحیل و موهوم باشد از خداوند تعالی منسوب و از اینگونه مصادیق منزه دانند.

اما در انسان قوایی نهاده شده که بی اختیارمنشاء افعالی میشود و برخی از آن قوا مبادی افعالی دیگرند، مانند ادراک گه مبدا، شهوت و غضب و جز آن میباشد، و بهر حال صدور افعال ارادی در انسان، بحساب این قواست و با نبودن هر دو، یا یکی از آنها فعل ممنوع می باشد.

قدرت و اراده در بشر مستند با سبب دیگرند تا برسد به سبب اول، یعنی ذات واجب الوجود که مسبب الاسباب است، و مراد از اینکه انسان مختار می باشد، اینست که قادر بر انجام بعضی افعال بحسب اراده خود می باشد و امر و نهی و ثواب و عقاب این فایده را دارد که در انسان شوقی حاصل می کند برای طلب کمالی که آن شوق مبدا، اراده او می باشد و آن اراده باعث طلب و کوشش برای رسیدن بکمال مورد نظر می شود و وجود انسان و قوا و افعال ارادی و غیر ارادی او در سلسله معلولات ذات واجب الوجود مرتب و منظم است و افعال انسان نسبت بقوایش باقتضای تقدیر و مشیت الهی است، و هر چند که علم خداوند موجب فعلی معین است اما چون موجب سبب لازم دارد و سبب آن قدرت و اراده شخصی است که منافی با اختیار آن شخص نخواهد بود، و اگر گویند که کوشش و جهد را چه فایده ای متصور است زیرا هر چه تقدیر باشد، محاله بانسان میرسد و اگر تقدیر نباشد، جهد را فایده ای نیست، باید گفت: اگر تقدیر باشد که چیزی بواسطه جها حاصل شود، پس بدون آن حاصل نخواهد شد و جهد ناکردن دلیل بر عدم تقدیر چیزی است که در آن جهد نشده است، ولی جهد نکردن دلیل بر تقدیر نکردن خداوند تعالی نیست، و چون جهد به تنهایی سبب موجب فعل یا چیزی نیست، بلکه باید با شرایط دیگری توأم شود که آنها را (( حسن توفیق )) یا (( اجتماع شرایط )) گویند و سوء توفیق فقدان بعضی از آن شرایط و اسباب است، و حتی وجود سبب غیر موجب یعنی سبب ناشایست برای انجام کاری، اقتضای وجود مسبب نکند، پس در افعال اختیاری مردم علم خداوند موجب، و اسباب و شرایط و آلات این ایجاب از انسان است که مبادی این آلات و حواس، یعنی اراده و قدرت و حیات و علم، باز مربوط بخداوند میباشد.

در صفحه ۹۴ کتاب مورد نقد، تحت عنوان: " اعمال خداوند بدون علت است " بنقل از فصل بیست کتاب " التصوف لمذهب اهل التصوف " عبارت کلابادی را اینطور ترجمه کرده است: " مشایخ همداستانند در اینکه اعمال انسان موجب سعادت یا شقاوت آنها نیست، بلکه هر یک از این اعمال بنا بر مشیت خدا حاصل میشود " اما اصل عبارت کلابادی اینست: " و اجمعا، ان الافعال لیست بسبب للسعاده و الشقاوه، وان السعاده و الشقاوه ساتقبان بمشیه الله تعالی لهم و کتابه علیهم ".

آقای دشتی، علاوه بر اینکه عبارت کلابادی را ابتر و بدون توجه بدنباله آن نقل

و ترجمه کرده، در ترجمه هم راهی بخطا و دلخواه خود پیموده است، نه در حفظ معنی و امانت علمی، زیرا ترجمه باید بیان و اظهار معنی مافی الضمیر متکلم یا نویسنده باشد، نه خیردادن و بیان عقیده ترجمه کننده، و اما ترجمه درست عبارت کلابادی: " و همه صوفیه بالاتفاق برآنند که کارهای بندگان خدا سبب نیک بختی و بدبختی آنان اینست، و نیک بختی و بدبختی هر دو سابقند بر خلق بندگان بمشیت خدای تعالی و نوشتن او برایشان". آقای دشتی چون از بنیان و پایه، در علوم و معارف الهی بی وقوف و ناآگاه است، بنابراین در ترجمه عبارات صوفیه و عرفانیز، این بی وقوفی آشکار میشود، و علی-الاصول اجماع و اتفاق عقیده صوفیه بر خلق افعال که در مباحث پیشین بطور مفصل مورد بررسی واقع شد، قابل دقت نظری بیش از این سادگی های عامیانه است، و توجه خواننده محترم را بامعان در مطالب زیر جلب می کنیم:

۱- پیش از خلق مادی و وجود خارجی هر ماهیتی از ماهیات، و هر عینی از اعیان ثابته، آن ماهیت و عین، در علم عنایی و ذاتی حق سبحانه و تعالی دارای موجودیت است، بطوریکه تجلی حضرت حق در مرتبه و احدیت بصورت اسماء و صفات و ماهیات و اعیان موجودات، مستلزم تجلی مزبور بشئون و احکام و آثار و افعال هریک از آنهاست، و بعبارت دیگر تجلی از مرتبه لا اعتباری یعنی احدیت مطلقه و ذاتیه، بمرتبه وجود اعتبارات اسمایی و صفاتی، با تجلی بشئون و احکام و آثار و افعال هریک از اعتبارات و ماهیات و اعیان، با هم و واحد است. فی المثل، ماهیت و عین هر انسان در علم الهی با همه صفات و خصائص و افعال و آثار آن انسان است، بطوریکه در مرتبه خلق و وجود خارجی عینا همان وجود علمی ذاتی میباشد، و اعمال و آثار و خصائص و صفات او از خوش بختی و بدبختی همان است که قبل از خلق مادی و لحمی او در عالم علم ذاتی و عنایی حضرت حق موجود، و بدان اوصاف از ماهیات و اعیان دیگر متمایز بود، و این همان نظریه است که عارف کامل و حکیم شامل الوقوف، میرفندرسکی در مطلع قصیده اش فرموده است:

چرخ، با این اختران نغز و خوش زیباستی - صورتی در زبرد دارد، آنچه در بالاستی  
و چون صورت زیرین باید با نردبان علم و عمل و معرفت و ایمان باصل خود پیوند دهر  
و صورت منطبق شوند فرمود:

صورت زیرین، اگر با نردبان معرفت - بر شود بالا، همان با اصل خود یکتاستی  
بنابراین سعادت و شقاوت نیز برای هر انسانی، پیش از خلق مادی و خارجی او، موجود  
در علم ذاتی حضرت احدیت بوده، چنانکه اصل وجود و یقین و ماهیت و تمایز وی از  
موجودات دیگر، در دست اختیار و بفعل خودش نبوده، اوصاف و افعال و خصائص او هم

سابق بر خلق مادی و لحمی وی در مرتبه و احدیت و مقام اعتبار اسماء و صفات ثابت به ثبوت و تحقق علمی عنایی و تجلی صفاتی حضرت حق - جلّت کبریائے - بوده است، و بهمین دلیل است که کلابادی حدیثی از عبدالله بن عمر بدنبال عبارات خود نقل می‌کند که حضرت رسول ص فرمود: " این کتابی است از پروردگار جهانیان که در آن نامهای اهل بهشت و پدران و قبائل آنان است الی آخر . . . . و هم چنین است درباره اهل جهنم . سپس کلابادی اضافه میکند که: " وقال علیه السلام ، السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه " که آقای دشتی در نقل همین عبارت معروف هم امانت علمی را رعایت نکرده و بجای " من سعد و من شقی " کلمات سعید و شقی را تکرار کرده است . ( ادامه دارد )

بقیه از صفحه ۷

ایشان قانع نشدند . منم تصمیم گرفتم اگر باز صحبتی در حضور شاه شد نظر خود را تکرار کنم . البته حاضرین در جلسه ملتفت نشدند که علت احضار منصور چه بوده . فقط خود منصور گفت احضار من مربوط به کارهای جاری بود . بی مناسبت نیست در اینجا اشاره کنم که فرمایشات اعلیحضرت فقید در ژوهانسبورگ که مکرر فرموده بودند مرا اغفال کردند و هم‌ااش با عبارت خاطر مبارک آسوده باشد مرا از جریان واقعی سیاست دنیا و ایران بی اطلاع گذاردند . من از این مختصر کاری که مربوط به خودم میشد فهمیدم این طرز رفتار اطرافیان یک پادشاه یا یک رئیس چه نتایج سوء و مفسده‌هایی در پی دارد . ( ادامه دارد )

بقیه از صفحه ۱۷

چنانکه بیگنهم عامل تو خواند شقی

همه عواملت از اشقیای عالم باد

الهی آنچه مسلم بود بدان خذلان

تورا و آل و تبار تو را مسلم باد

بدود آه و دم سرد من نبخشودی

که دودمان تو منطوقه قدمدم باد

در کاشان کسالت ادیب ادامه یافت و مآلاً در نیمه اسفند ماه ۱۳۱۲ بدرود

حیات گفت و چندی بعد از فوت او محاکم مربوطه در طهران که به پرونده او رسیدگی میکردند وی را از اتهام منتسبه مبرا دانسته و الفاء حکم صادره علیه ایشانرا اعلام و بورنه او ابلاغ و جمیع حقوق مربوطه او را نیز بورنه‌اش پرداختند ولی چه فایده که مصداق نوشدارو بعد از مرگ سهراب بود .